

Strawson and The Performative Theory of Truth

Gholamreza Hosseinpour*

Abstract

In his article "Truth", Peter Strawson, following Ramsey, raises the issue of the redundancy of the theory of truth. He considers the utterance of sentences containing the truth predicate to do something, and in his idiomatic sense, he does not consider it constative, but performative. Performative utterances are not true or false, but are characterized by felicitous or infelicitous, and are actions or deeds, not propositions or descriptions. Thus, in this article, after mentioning Strawson's critiques of the theory of truth and explaining his performative theory of truth and explaining Austin's performative utterances, we will deal with the three critiques of Strawson's conception and then examining the relationship between linguistic meaning and the performative theory of truth and explaining systematical of meaning, we prove that not just Strawson's performative theory of truth is incorrect, but that the conception of performative uses of language can also be defective. In this sense, the ordinary language philosophers also exaggerated the extent to which performative sentences are different from ordinary non-performative sentences. These philosophers mistakenly assumed that performative sentences do not represent descriptive and ordinary propositions that provide the sentences with straightforward truth conditions.

Keywords: Strawson, Austin, Theory of truth, performatives utterances, the truth predicate.

* Assistant Professor of Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution,
Reza_hosseinpour@yahoo.com

Date received: 23/07/2021, Date of acceptance: 23/10/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استراوسون و نظریه انشائی صدق

غلامرضا حسین پور*

چکیده

پیتر استراوسون، در مقاله «صدق»، به اقتضای رمزی، مسئله زائد بودن نظریه صدق را مطرح می‌کند. او اظهار کردن جملات حاوی محمول صادق را انجام کاری می‌داند و به تعبیر اصطلاحی خود، اخباری نمی‌داند بلکه انشائی قلمداد می‌کند. اظهارات انشائی، صادق یا کاذب نیستند بلکه به بجا یا نابجا متصف می‌شوند و فعل یا عمل‌اند نه گزاره یا توصیف. بدین‌سان در این جستار، پس از ذکر نقدهای استراوسون به نظریه صدق و توضیح نظریه انشائی صدق او و تبیین اظهارات انشائی آستین، به نقدهای سه‌گانه‌ای که بر تلقی استراوسون وارد شده می‌پردازیم و سپس با بررسی رابطه معنای زبانی و نظریه انشائی صدق و تبیین نظام‌مند بودن معنا، این مسئله را به اثبات می‌رسانیم که نه تنها نظریه انشائی صدق استراوسون نادرست است بلکه تلقی کاربردهای انشائی از زبان هم می‌تواند ناتمام باشد. بدین معنا، فیلسوفان زبان متعارف هم در این مورد که جملات انشائی با جملات متعارف غیر انشائی متفاوت‌اند، اغراق و مبالغه می‌کردند. این فیلسوفان به اشتباه فرض می‌کردند جملات انشائی، بیان‌گر قضایای توصیفی و متعارفی نیستند که جملاتی با شروط مستقیم صدق، بیان‌گر آن قضایا هستند.

کلیدواژه‌ها: استراوسون، آستین، نظریه صدق، اظهارات انشائی، محمول صادق.

* استادیار، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، Reza_hossein_pour@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۱



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

پیتر فردریک استراوسون (Peter Frederick Strawson) (۲۰۰۶ - ۱۹۱۹) در مقاله «صدق» (Truth) که در سال ۱۹۴۹ منتشر کرد، نمونه بسیار خوبی از رهیافت زبان متعارف (The Ordinary Language) را به فلسفه، از چند وجهه نظر، ارائه داد، زیرا این تحلیل صدق که توسط استراوسون انجام گرفت، خصوصیات بارز آثار مهم مکتب زبان متعارف را نیز با خود داشت (Soames, 2003, p 115)؛ مکتبی که اولین مرحله در فلسفه را تحلیل بسیار دقیق کاربردهای متعارف بیانات و اظهارات ما تلقی می‌کند (Searle, 2001, p 222).

اما مکتب زبان متعارف گاهی به خاطر تمرکز بر جزئیات کم‌اهمیت و نپرداختن به مسائل مهم و اساسی فلسفه مورد نقد واقع شده است که البته با رجوع به تبیینات و توضیحاتی که توسط لودویگ ویتگنشتاین، گیلبرت رایل (Gilbert Ryle) (۱۹۷۶ - ۱۹۰۰)، جان آستین (John Austin) (۱۹۶۰ - ۱۹۱۱)، پل گرایس (Paul Grice) (۱۹۸۸ - ۱۹۱۳) و جان سرل (John Searle) (متولد ۱۹۳۲) ارائه می‌شود، اهمیت این مسائل به اصطلاح جزئی و کم‌اهمیت روشن می‌شود و سستی این نقدها و وضوح بیشتری می‌یابد (Soames, 2003, p 116).

محدوده بحث استراسون در مقاله «صدق»، پرسش از صدق گزاره‌های تجربی است. هدف ایجابی او در این مقاله، شرح و بسط چیزی است که مدت‌ها قبل از آن، توسط فرانک رمزی (F. P. Ramsey) گفته شد؛

[ابتدا] گزاره‌هایی را در نظر می‌گیریم که نمی‌توانیم واژه‌های «صادق» و «کاذب» را در زبان متعارف از آن‌ها سلب کنیم. بدین سان اگر بگوییم: «او همیشه بر حق است»، مرادم این است که قضایایی که او اظهار می‌کند، همیشه صادق‌اند، و در اینجا ظاهراً راهی برای بیان این امر بدون استفاده از واژه «صدق» وجود ندارد. اما فرض کنید آن را این‌گونه تعبیر کنیم: «برای هر «الف»، اگر او «الف» را اظهار کند، «الف» صادق است»، بنابراین می‌بینیم که کاربرد گزاره‌ای «الف» صادق است، فقط همان کاربرد گزاره‌ای «الف» است، چنان‌که مثلاً ارزش گزاره «قیصر به قتل رسید، صادق است» همان ارزش گزاره «قیصر به قتل رسید» است. ما «صادق است» را در این عبارات اضافه می‌کنیم تا فعلی را به جمله دهیم و فراموش می‌کنیم که «الف» پیش از این دارای یک فعل (متغیر) بوده است (Ramsey, 1931, p 143).

بدین سان، از منظر رمزی، مسئله زائد بودن نظریه صدق مطرح می‌شود. هدف سلبی استراوسون نیز، به زعم او، نقد بدفهمی و اشتباهی قدیمی بود که در آن زمان، به شیوه‌ای جدید، تکرار می‌شد؛ یعنی نظریه معناشناختی یا فرازبانی صدق (Strawson, 1949, p 83). اما خصوصیت مهم دیگر مقاله «صدق» استراوسون، شیوه‌ای است که او در آن، سعی می‌کند این شعار روش‌شناختی را که «معنای یک عبارت، کاربرد آن است» تحقق بخشد؛

تنها زمانی فیلسوفان مکتب زبان متعارف تلاش کردند تا این شعار روش‌شناختی را عملی کنند که مشخص کردند چه جنبه‌هایی از کاربرد یک عبارت برای معنای آن، بنیادی است و چه جنبه‌هایی، بنیادی نیست. مقاله استراوسون در باب صدق، مرحله ابتدایی این فرآیند را بازنمایی می‌کند ... مقاله او به عنوان مرحله‌ای رو به جلو در مسیری که مکتب زبان متعارف درباره فلسفه اختیار می‌کند، حاوی اطلاعات مفیدی است (Soames, 2003, p 116).

اما از منظر استراوسون، اساساً نظریه صدق فقط به ساختن زبان‌های تصنعی کمک می‌کند و لذا مراد از این نظریه، استعمال آن برای زبان‌های واقعی نیست و بدین سان این نظریه که مدعی است کاربرد حقیقی واژه «صدق» را روشن می‌کند یا مسئله فلسفی صدق را توضیح می‌دهد، در واقع به صورتی جدی گمراه کننده است (Strawson, 1949, p 83). استراوسون معتقد است که در به کار بردن واژه «صدق»، چیزی را که کسی می‌گوید؛ تأیید و امضا می‌کنیم، آن را می‌پذیریم و با آن موافقت می‌کنیم. در واقع مسئله چگونگی به‌کاررفتن واژه صدق همان مسئله و مشکل فلسفی صدق است (Searle, 1962, p 423). در حقیقت، استراوسون، به اقتضای رمزی، برای تحکیم نظر خود مبنی بر زیادت نظریه صدق، مشاهداتی را درباره افعال گفتاری (speech acts) که معمولاً از طریق به کارگیری واژه «صدق» انجام می‌شوند، اضافه کرد و لذا تأکید او بر این مشاهدات، تا حدی است که نگاه او به عنوان تأیید تحلیلی «صدق» - که تنها در چارچوب افعال گفتاری انجام می‌شود - به عنوان نظریه «انشائی» صدق (performative theory of truth) تفسیر شد (Snowdon, 2001, p 338).

بدین لحاظ، در این جستار، ابتدا به تقریر نظر استراوسون در باب نظریه انشائی صدق و مسائل پیرامون آن خواهیم پرداخت و سپس نقدهای وارد بر آن را مورد بررسی قرار

خواهیم داد و نهایتاً براساس رابطه نظام معنایی و نظریه انشائی صدق، به داوری در این باب می‌پردازیم.

۲. نقد استراوسون بر نظریه صدق

استراوسون معتقد است در مباحثی که در باب نظریه صدق مطرح می‌شود، معمولاً دو امر دخیل است: ۱. هر جمله‌ای که با «صادق است که ...» آغاز شود، وقتی در آن عبارت «صادق است که» حذف شود، معنای تصدیقی خود را تغییر نمی‌دهد. به صورتی کلی‌تر، گفتن اینکه یک تصدیق، صادق است، تصدیق دیگری را ایجاب نمی‌کند. ۲. گفتن این‌که یک گزاره صادق است، اظهاری درباره جمله‌ای از یک زبان معین است؛ یعنی زبانی که در آن اولین اظهار شده است. اظهار کردن در یک فرازبان (meta-language)^۱ است که خاصیت معاشناختی صدق - یا محمول معاشناختی «صدق» - را به جمله‌ای در یک زبان موضوعی (object-language) اسناد می‌دهد. جمله موضوعی (object-sentence) مورد نظر باید به دقت نوشته شود تا بفهماند که ما داریم درباره آن جمله صحبت می‌کنیم؛ عبارت «صادق است» نیز باید به دقت به دنبال عبارتی مانند «در «الف» بیاید؛ یعنی در جایی که «الف» زبان موضوعی مورد نظر را تعیین می‌کند (Strawson, 1949, p 83).

در واقع نظریه استراوسون با این ملاحظه آغاز می‌شود که یک رابطه بسیار نزدیک میان گفتن «صادق است که «الف»» و فقط گفتن «الف» وجود دارد. در واقع استراوسون فکر می‌کند که در این دو حالت، خود همان چیز تصدیق می‌شود. مثلاً به این جملات توجه کنید: «صادق است که «زمین گرد است»»، «این گزاره که «زمین گرد است»، صادق است» و «صادق است (در واکنش به اینکه «زمین گرد است»، گفته می‌شود)».

استراوسون معتقد است کسی که یکی از جملات فوق را به زبان می‌آورد، در واقع خود همان چیزی را تصدیق می‌کند که با تعبیر «زمین گرد است» تصدیق می‌شود. از این رو، وجود محمول صادق (the truth predicate) در این جملات، چیزی به آنچه که برای تصدیق آن‌ها به کار برده می‌شود، اضافه نمی‌کند. مثلاً کسی که جمله «این گزاره که «زمین گرد است»، صادق است» را به زبان می‌آورد، به یک گزاره و محمول، با خصوصیت صادق بودن آن اشاره نمی‌کند (Soames, 2003, p 116).

از نظر استراسون، بدیهی است که در به کار بردن واژه «صدق»، چیزی درباره قراردادهای زبان (the conventions of language) گفته نمی‌شود. گزاره «صادق است که «الف» همان قدر درباره زبان است که گزاره «الف» درباره زبان است (Snowdon, 2001, p 338). به این معنا، خصوصیت صدق وجود ندارد و عبارت «صادق است» هرگز در نقش توصیف چیزی به کار نمی‌رود. از نگاه استراسون، صدق، خاصیت نمادها نیست، زیرا اساساً خاصیتی نیست و لذا به همین معنا، نام‌گذاری صدق به عنوان مفهومی «معناشناختی» - یعنی «صدق» به مثابه یک «محمول معناشناختی» - سردرگمی ما را با این بیان که «صدق»، محمول جملات است، کاهش نمی‌دهد؛ بلکه شاید در نشان دادن منبع احتمالی این سردرگمی، کمک حالی باشد (Strawson, 1949, pp 84 - 85).

اما پس چرا ما اساساً محمول صادق داریم و این محمول چگونه عمل می‌کند؟ از منظر استراسون، گفتن اینکه صادق است که «الف»، تصدیق این است که «الف» و تنها این که «الف»؛ اما البته انجام کاری جز تصدیق کردن است؛ یعنی انجام فعل گفتاری تأییدکردن (confirm)، صحه گذاشتن (endorse) یا پذیرفتن (concede) است که «الف». با شرکت محمول صادق در این افعال گفتاری است که استراسون کارکرد اصلی این محمول را درمی‌یابد. در واقع استراسون در اینکه تأکید می‌کند تفاوت‌های محاوره‌ای ظریفی وجود دارند میان کاربردهای «صادق است که «الف»» و «اینکه «الف» صادق است»، از یک طرف، و «الف»، از طرف دیگر، بر نهج صواب است. غالباً عبارات جملاتی که حاوی «صدق» اند، نشانه‌هایی با خود دارند که عبارات جملاتی که حاوی «صدق» نیستند، این نشانه‌ها را با خود ندارند. مثلاً تصور کنیم چنین پرسشی از جانب خبرنگاری در کنفرانس مطبوعاتی رئیس جمهور ایالات متحده مطرح شود: «آیا درست (صادق) است که شما سربازانی را به خاورمیانه می‌فرستید؟» در واقع این پرسش، نشانه‌ای با خود دارد مبنی بر این که گزارش یا پیش‌بینی یا احتمال داده شده که رئیس جمهور ایالات متحده سربازانی را به خاورمیانه فرستاده است. به همین دلیل، این پرسش طبیعتاً به عنوان یک درخواست از رئیس جمهور ایالات متحده تلقی می‌شود که او، آن گزارش‌ها، پیش‌بینی‌ها یا احتمالات را تأیید یا تکذیب کند.

اما همین پرسش می‌توانست به روش دیگری نیز بیان شود؛ یعنی بدون استفاده از محمول صادق. اگر پرسش این گونه بیان شده بود، دیگر نمی‌توانست به سادگی در خور

تفسیری باشد که درخواستی در آن برای تأیید یا تکذیب این گزارش یا پیش‌بینی یا احتمال تلقی شود. مثلاً خبرنگار می‌توانست فقط پرسد که «آیا شما سربازانی به خاورمیانه فرستادید؟» این روش بیان کردن پرسش، در پی همان اطلاعاتی است که از قبل مطرح بوده و لذا با خود نشانه‌ای ندارد که پرسش‌گر نکته پیش‌گفته را پی‌گیری کند.

مثالی دیگر در این باره، مثلاً این است که رئیس جمهور بگوید: «پیشنهاد برنامه‌ای جامع را برای متوازن کردن بودجه دادیم تا باعث رونق اقتصاد شود. درست (صادق) است که بیکاری تاکنون رو به کاهش بوده اما با سرعت کافی نبوده، پس ما هنوز نیاز به بسته حمایتی داریم». یا «بله، بیکاری تاکنون رو به کاهش بوده اما با سرعت کافی نبوده...». اما در این سیاق، «درست (صادق) است که» و «بله»، به عنوان صنایع و فنون بلاغی به کار می‌روند تا بر این امر دلالت کنند که گوینده آگاه است که مردم گفته‌اند - یا در حقیقت، تصور کرده‌اند - که بیکاری تاکنون بدون بسته حمایتی رو به کاهش بوده است و او این نکته را می‌پذیرد اما در عین حال سعی می‌کند اشاره ضمنی بیشتری را به اینکه بسته حمایتی ضروری نیست، رد کند. باز هم «صدق» به کار می‌رود تا به وجود چیزی اشاره کند که واکنشی با آن ایجاب می‌شود. مثالی دیگر درباره کاربرد محمول صادقی که در آن‌ها، صادق بودن آنچه گفته می‌شود، به طور مستقیم نشان داده نمی‌شود، این جمله است: «چیزی که پلیس گفته، درست (صادق) است»؛ استراوسون می‌گوید کسی که این جمله را به زبان می‌آورد، می‌تواند به طور ضمنی «فراگزاره وجودی» (existential meta-statement) بنامد و بگوید: «پلیس اظهار کرده است» (Soames, 2003, pp 117 - 118).

از منظر استراوسون، جمله اخیر، بخشی از تحلیل جمله قبلی است، سپس تکمیل تحلیل کامل جمله «آنچه پلیس گفته، درست (صادق) است» است؛ ما باید، به این «فراصدق وجودی» (existential meta-assertion)، عبارتی را اضافه کنیم که تصدیقی نیست بلکه (با وام‌گیری از اصطلاحات جان آستین) انشائی (Performatory) است. مثلاً می‌توانیم به عنوان تحلیلی تکمیلی از موارد قبل، بگوییم: «پلیس اظهار کرده است. من آن را تأیید می‌کنم». در حقیقت، از منظر استراوسون، در بیان عبارت «من آن را تأیید می‌کنم»، کاری را که انجام می‌دهم، توصیف نمی‌کنم، بلکه اساساً کاری انجام می‌دهم (Strawson, 1949, pp 92- 93). در اینجاست که نیاز به توضیح چیزی داریم که استراوسون آن را با وام‌گیری از آستین، اظهار انشائی (performative utterance) می‌نامد.

۳. آستین و اظهارات انشائی

همان‌طور که مهم‌ترین سهم آستین در تاریخ فلسفه، در فلسفه زبان اوست که خود را در نظریه افعال گفتاری او نشان داده، مهم‌ترین کشف آستین نیز در طول حیات‌اش، کشف اظهارات انشائی است و به همان نسبت، کشف افعال و جملات انشائی. در دوره‌ای که آستین کار می‌کرد، عموماً مفروض فیلسوفان این بود که کارکرد اصلی زبان، ساختن مدعیات صادق است. روش‌های گوناگونی برای توصیف این مدعیات صادق وجود داشت و همان‌طور که پوزیتیویست‌های منطقی معتقد بودند، عموماً گفته می‌شد که تمام اظهارات با معنای ما به دو دسته تألیفی و تحلیلی تقسیم می‌شوند و لذا معمولاً در فلسفه اخلاق هم تأکید می‌کردند میان اظهارات توصیفی و اظهارات ارزشی، تمایزی وجود دارد. آستین فکر می‌کرد که تمام این تمایزات ساده، بسیار خام‌اند (Searle, 2001, p 219)، به تعبیر او؛

مدت بسیار زیادی فرض فیلسوفان این بود که کار یک «گزاره» تنها می‌تواند «توصیف» حالتی از امور باشد یا «بیان امر واقعی»؛ خواه گزاره صادق باشد یا کاذب. در واقع عالمان دستور زبان مرتباً خاطر نشان کرده‌اند که همه «جمله‌ها» (جمله‌هایی که در مقام بیان گزاره‌ها به کار می‌روند) گزاره نیستند: به طور سستی، علاوه بر گزاره‌های (دستوری)، جمله‌های سؤالی و تعجبی هم وجود دارند و جمله‌هایی که اوامر یا خواسته‌ها یا توافقاتی را بیان می‌کنند (Austin, 1962, p 1).

آستین اولین فیلسوفی بود که متوجه شد طبقه مهمی از اظهارات وجود دارد که شکل جملات خبری را دارند، اما نه صادق‌اند و نه کاذب، چون گوینده در این اظهارات، وضعیت و حالتی را توصیف نمی‌کند بلکه با این اظهارات در واقع فعلی را انجام می‌دهد. مثلاً اگر من بگویم «قول می‌دهم بیایم و تو را ببینم»، در شرایط مناسب، وعده‌ای را توصیف نمی‌کنم بلکه دارم وعده‌ای می‌دهم. از نظر آستین، اظهار جمله به انجام یک فعل کمک می‌کند نه به توصیف چیزی. این امر او را به سوی ایجاد تمایزی سوق داد که فکر می‌کرد ما را قادر خواهد ساخت تا مسائل را به نحو صحیح‌تری بفهمیم؛ یعنی تمایز میان اظهارات انشائی و اخباری (constative). اظهارات انشائی به سه وجه از اظهارات اخباری تمایز می‌یابند: اول این‌که اظهاراتی انشائی از قبیل «قول می‌دهم بیایم و تو را ببینم» نوعاً دارای فعل (verb) خاصی برای انجام فعل (action) مزبور هستند و حتی قید خاص «بدین وسیله» هست که می‌توانیم آن را در اظهارات انشائی وارد کنیم؛ مثلاً بگویم

«بدین وسیله قول می‌دهم بیایم و تو را ببینم». اظهارات اخباری اما فعل خاصی ندارند یا نیاز به آن ندارند، مانند «باران می‌بارد» یا «برف سفید است».

دوم این که اظهارات اخباری می‌توانند صادق یا کاذب باشند، اما اظهارات انشائی صادق یا کاذب نیستند بلکه به بجا یا نابجا متصف می‌شوند. به ازای معیار صدق/کذب برای ارزیابی اظهارات اخباری، معیار بجا/نابجا (felicitous/infelicitous) برای ارزیابی اظهارات انشائی وجود دارد و سوم این که اظهار انشائی، فعل یا عمل است، در حالی که اظهار اخباری، گزاره یا توصیف است. اما در نهایت، تحقیقات آستین نشان داد که این روش ایجاد تمایز، کارساز نیست، زیرا کاشف به عمل آمد که همه ویژگی‌هایی که مخصوص اظهارات انشائی اند، بر اظهارات اخباری نیز قابل صدق‌اند و بدین‌سان آنچه ابتدائاً حالت خاصی (اظهارات انشائی) پنداشته می‌شد، ظاهراً حالت عامی (اظهارات اخباری) را نیز در خود نگه داشته بود که اکنون مانند هر اظهار دیگری، انجام فعل از آب درآمده است و این مسئله بود که آستین را به یک نظریه عام در باب افعال گفتاری سوق داد. بدین لحاظ معیارهای سه‌گانه فوق توسط آستین به این ترتیب مورد بررسی قرار گرفت:

اولاً، همان‌طور که افعال انشائی برای قول دادن، دستور دادن و عذرخواهی کردن وجود دارند، افعال انشائی برای بیان کردن، ادعا کردن و دیگر اظهارات اخباری هم وجود دارند. بدین‌سان همان‌طور که می‌توان با گفتن «قول می‌دهم»، قول داد، می‌توان با گفتن «اظهار می‌کنم که باران می‌بارد»، اظهار کرد که باران می‌بارد و معیاری که آستین امید داشت به کار ببرد تا افعال انشائی را شناسایی کند؛ یعنی معیار قید «بدین وسیله» — مثلاً در «بدین وسیله قول می‌دهم که بیایم» — اظهارات اخباری را هم توصیف می‌کند، مثلاً در «بدین وسیله اظهار می‌کنم که باران می‌بارد».

ثانیاً، اظهارات به اصطلاح اخباری هم معیار ارزیابی بجا/نابجا دارند و بسیاری از اظهارات به اصطلاح انشائی هم می‌توانند به عنوان اظهارات صادق یا کاذب ارزیابی شوند. مثلاً اگر گزاره‌ای را بیان کنم و در وضعیتی نباشم که آن را محقق کنم، اظهارم دقیقاً به همان معنا نابجاست که اگر مثلاً کاری را که وعده انجامش را داده‌ام، قادر نباشم انجام دهم، آن قول و وعده، نابجاست. فرض کنید اکنون بگویم «دقیقاً ۳۵ نفر در اتاق کناری هستند»، اگر من هیچ مبنایی برای این اخبار کردن نداشته باشم، این گزاره به همان معنایی نابجاست که اظهارات انشائی می‌توانند نابجا باشند. افزون بر این، به وضوح اظهارات انشائی صوری

وجود دارند که می‌توانند به عنوان اظهارات صادق یا کاذب مورد داوری قرار گیرند. اگر بگویم «به شما هشدار می‌دهم که گاو نر دارد حمله می‌کند» اما حمله کردن هیچ گاو نری در کار نباشد، هشدار کاذبی داده‌ام، گرچه هشدار دادن بر مبنای تعریف اصلی آستین، اظهاری انشائی است.

ثالثاً، اخبار کردن همان قدر انجام دادن یک فعل است که وعده دادن است. اما در پایان بحث آستین، این نتیجه‌گیری نیز بدیهی است که ما باید هر اظهاری را انجام یک فعل گفتاری در نظر بگیریم. مفهوم اظهار انشائی باید به آن اظهاراتی منحصر شود که شامل کاربرد انشائی یک عبارت انشائی می‌شود.

نظریه افعال گفتاری با رد تمایز اظهار انشائی/اخباری آغاز می‌شود. آستین در نظریه افعال گفتاری، تمایزی را میان سه ساحت مختلف از توصیف یک اظهار، ایجاد کرد: ۱. ساحت فعل تلفظی (locutionary act) که در مقام اظهار واژه‌هایی تعریف می‌شود که معنای معینی دارند و در آنجا معنا (meaning) به عنوان معنی (sense) و مصداق تبیین می‌شود؛ ۲. ساحت فعل مضمون در سخن (illocutionary act) که در مقام اظهار واژه‌هایی تعریف می‌شود که بار معینی دارند و آستین آن را «بار مضمون در سخن» نامید؛ ۳. ساحت فعل ناشی از سخن (perlocutionary act) که در مقام ایجاد تأثیر بر مخاطب تعریف می‌شود. مثال آستین این است: اگر بگویم «به او شلیک کن» و با «شلیک کن»، شلیک کردن را مراد کنم و با «به او» به شخص مورد نظر اشاره کنم، بنابراین با گفتن «به او شلیک کن»، فعل تلفظی معینی را انجام داده‌ام. اما اگر آن جمله را با بار دستور یا نصیحت یا خواهش اظهار کنم، این افعال، بار مضمون در سخن اظهار نامیده و از این رو، فعل مضمون در سخن خوانده می‌شوند که در اظهار کردن، داشته‌ام انجام می‌دادم و اگر مخاطب را وادار کنم که به او شلیک کند، وادار کردن، ایجاد تأثیر بر مخاطب است که آستین آن را فعل ناشی از سخن نامیده است (Searle, 2001, pp 219 - 220).

اما سرل با بررسی مفهوم فعل مضمون در سخن، به این نتیجه رسید که فعل تلفظی مدنظر آستین، بسیار بی‌خاصیت است و لذا مجبور شد تمایز کاملاً جدیدی را اختیار کند. او دریافت که تفاوتی میان فعل تلفظی و فعل مضمون در سخن وجود ندارد (Searle, 1968, p 405).

از نظر سرل تفاوت میان فعل مضمون در سخن و فعل ناشی از سخن برای هر نظریه‌ای در باب زبان ضروری است و مخصوصاً برای نظریاتی مهم است که زبان را رفتار زبانی در نظر می‌گیرند، چون رفتار زبانی‌ای که مستلزم ایجاد تأثیر بر افراد به صورت تأثیر ناشی از سخن است، باید از رفتار زبانی‌ای که بدون توجه به تأثیرات بعدی بر مخاطبان، مستلزم انجام افعال گفتاری است، متمایز شود. در کتاب آستین تلویحاً این برداشت ذکر شده است که فعل مضمون در سخن و نه فعل ناشی از سخن، هدف بنیادین تحلیل در فلسفه زبان است (Searle, 2001, p 221).

۴. نقدهایی بر تلقی استراوسون از نظریه انشائی صدق

واقعیت آن است که استراوسون نسبت به واقعیات ظریفی که در به کارگیری محمول صادق وجود دارند، بسیار حساس است؛ این‌ها واقعیاتی بنیادی‌اند که در واقع نظریه او طرح می‌شود تا آن‌ها را در خود جای دهد. اما این‌ها واقعیاتی بنیادی نیستند که بر تصور ما از صدق تأثیر بگذارند و لذا در وهله اول، مبنای منطقی اصلی را برای محمول صادق فراهم نمی‌کنند. محمول صادق بخش مفیدی از زبان ماست که در مواردی به کار می‌رود که صادق بودن آنچه گفته می‌شود، به طور مستقیم نشان داده نمی‌شود. برخی از این موارد، آن‌هایی هستند که محمول صادق در آن‌ها به کار می‌رود تا نتایج معناشناختی یا منطقی مهمی را بیان کنند که بیان آن‌ها به شیوه‌ای دیگر دشوار است. در واقع می‌توان «صادق است که» را از «صادق است که زمین گرد است»، بدون از دست دادن اطلاعات مفید آن حذف کرد، اما نمی‌توان «صدق» را بدون از دست دادن آنچه سعی می‌شود گفته شود، حذف کرد (Soames, 2003, p 118). با این مقدمه، در ذیل، به واکاوی نقدهایی می‌پردازیم که بر نظریه انشائی صدق استراوسون وارد شده است.

۱.۴ عدم لزوم انجام افعال گفتاری در جملات حاوی صدق

چنان‌که گفته شد، صورت اولین ادعای استراوسون مبنی بر زیادت صدق این است که در جمله «آنچه پلیس گفته، صادق است»، ما در واقع آنچه را که پلیس گفته، تأیید می‌کنیم، بر آن صحنه می‌گذاریم یا آن را می‌پذیریم و در جمله «چند/ برخی/ بسیاری از چیزهایی که

پلیس گفته، صادق است» نیز چند/ برخی/ بسیاری از چیزهایی را که پلیس گفته، تأیید می‌کنیم، بر آن صحنه می‌گذاریم یا آن را می‌پذیریم.^۳

می‌توان برای نشان دادن نادرستی این ادعای استراوسون، به تقابل میان این جملات نیز توجه کرد: الف. «سینا از چند/ برخی/ بسیاری بچه گربه مراقبت می‌کند»؛ ب. «چند/ برخی/ بسیاری بچه گربه وجود دارند که سینا از آن‌ها مراقبت می‌کند»؛ ج. «سینا به دنبال چند/ برخی/ بسیاری بچه گربه است»؛ د. «چند/ برخی/ بسیاری بچه گربه وجود دارند که سینا به دنبال آن‌هاست». در حقیقت، در حالی که جمله «الف» متضمن جمله «ب» است، اما جمله «ج» متضمن جمله «د» نیست (Soames, 1999, pp 235 - 236).

می‌توان به دنبال آب حیات بود، حتی اگر هیچ آب حیاتی وجود نداشته باشد و می‌توان به دنبال شهرهای افسانه‌ای طلایی بود، حتی اگر چنین شهرهایی وجود نداشته باشند. این مثال‌ها نشان می‌دهند که ادعایی در قالب جمله «سینا به دنبال فلان و بهمان چیز است» می‌تواند صادق باشد حتی اگر مطابق این ادعا، «فلان و بهمان چیز وجود دارند» کاذب باشد. فرض کنید چون سینا، حیوان خانگی دوست دارد، به دنبال بچه گربه‌هایی است، حتی اگر هیچ بچه گربه خاصی که او در ذهن دارد، وجود نداشته باشد. در این حالت، جمله «ج» می‌تواند صادق باشد اما جمله «د» نمی‌تواند صادق باشد، مگر این‌که بچه گربه‌های خاصی وجود داشته باشند که سینا در ذهن خود دارد و سعی می‌کند آن‌ها را بیابد. این مثال‌ها نشان می‌دهند که واقعیات منطقی‌ای که درگیر فعل «مراقبت کردن» هستند، از جهات خاصی با واقعیات منطقی‌ای که درگیر فعل «به دنبال چیزی بودن» هستند، متفاوت‌اند (Soames, 2003, pp 120 - 121).

در حقیقت، افعالی مانند تأیید کردن، صحنه گذاشتن و پذیرفتن که در نظریه انشائی استراوسون به کار می‌روند، از این جهت، مانند «مراقبت کردن» هستند نه مانند «به دنبال چیزی بودن». نمی‌توان چیزی را تأیید کرد، بر آن صحنه گذاشت یا پذیرفت، مگر این‌که چیزی وجود داشته باشد که کسی آن را تأیید کند، بر آن صحنه گذارد یا آن را بپذیرد. بدین‌سان جمله «ه» متضمن جمله «و» است: هـ «سینا چند/ برخی/ بسیاری از اظهارات را در این گزارش تأیید کرده است»؛ و. «چند/ برخی/ بسیاری از اظهارات در این گزارش هستند که سینا آن‌ها را تأیید کرده است».

با این مثال‌ها می‌توان نادرستی دیدگاه استراوسون را نشان داد. تصور کنیم سینا به پلیسی که گزارشی را نوشته است، اطمینانی دارد اما نه کاملاً. پلیس نوعاً بیشتر از همه، در راست‌گویی شهره است اما گاهی اشتباهاتی هم می‌کند. سینا با ندانستن محتوای این گزارش، می‌تواند با احساس اطمینان، ادعا کند که بسیاری از اظهارات مطرح شده در گزارش، صادق است. به رغم این، حتی یک اظهار در این گزارش وجود ندارد که سینا گفته باشد که صادق است. بنابراین، حتی یک اظهار در این گزارش نیست که سینا تأیید کرده یا پذیرفته باشد. پس این‌طور نیست که اظهارات بسیاری در این گزارش این‌گونه باشند که سینا آن‌ها را تأیید کرده یا پذیرفته باشد. اما پس چون جمله «و» کاذب است، جمله «ها» نیز کاذب است. سینا گفته که بسیاری از اظهارات در گزارش درست هستند. اما او هیچ‌یک از آن‌ها را تأیید نکرده یا پذیرفته است. بدین‌سان اولین استدلال استراوسون نادرست از آب درمی‌آید. در واقع این نقد تلقی استراوسون نشان می‌دهد که بسیاری از جملاتی که تعبیر «صادق است» در آن‌ها به کار می‌رود، معمولاً به کار برده نمی‌شوند تا افعالی گفتاری را در اظهارات انشائی انجام دهند (Soames, 1999, p 236).

۲.۴ توصیفی بودن صدق در جملات حاوی صدق

این نقد نشان می‌دهد که عملکرد اصلی محمول صادق در جملاتی که حاوی آن هستند، توصیفی است. در واقع چیزهایی که برای صدق ارزیابی می‌کنیم، گزاره‌ها یا تصدیقات هستند. پرسش‌ها، دستورات یا اوامر را صادق نمی‌نامیم. اگر کسی بگوید «در را ببند!» یا «سلام!»، نمی‌گوییم «صادق است». اظهارات جملات حاوی «صدق» مربوط به همه کنش‌های زبانی (linguistic performances) نیستند بلکه به کار می‌روند تا صدق گزاره‌ها را ارزیابی کنند (یعنی اظهار یا تصدیق شوند) (Soames, 2003, p 122).

در حقیقت، اظهارات جملات حاوی واژه صدق، می‌توانند خودشان از طریق دیگر کاربردهای «صدق» ارزیابی شوند، پس خود این اظهارات باید اخبار و اظهار کنند؛ با این امر، نشان دادن اینکه خود محمول صادق در تعبیری که از طریق جملات حاوی آن می‌شود، دست دارد، آسان است. مثلاً فرض کنید که «الف»، قبل از اینکه در دادگاه شهادت دهد، چیزهای متفاوتی را - از جمله چیزهای کاذب - بگوید؛ یعنی علاوه بر اظهار

چند چیز صادق، چیز کاذبی را هم اظهار کند. روز بعد، «ب»، قبل از اینکه در دادگاه شهادت دهد، چندین ادعای صادق کند به همراه ادعای «هر اظهاری که از طریق «الف» به دادگاه شده، صادق است».

اما می‌توان سؤال کرد که ارزش اظهارات «ب» که می‌گوید هر اظهاری که از طریق «الف» شده، صادق است، چیست؟ مسلماً کاذب است اما نظریه انشائی به هیچ‌کس اجازه اذعان به این امر را نمی‌دهد. بر طبق این امر، تنها تصدیقی که از طریق اظهار «ب» شده، تصدیق «الف» اظهاراتی به کمیته کرده است» است که صادق است.

از این رو، بر طبق نظریه انشائی، همه تصدیقات «ب» صادق بودند و هیچ‌کدام کاذب نبود. لذا مدافع نظریه انشائی، تسلیم جمله «هر تصدیقی که «ب» به کمیته کرده، صادق است» می‌شود. از آنجا که این امر، با این داده که «ب» امری کاذب را تصدیق کرده، مغایر است، نظریه انشائی ناکام می‌ماند. اگر این استدلال‌ها درست باشند، نظریه انشائی روایت و تحلیلی نادرست از کاربرد و معنای جملاتی ارائه می‌دهد که در آن‌ها صدق را بر جملات و قضایایی حمل می‌کنیم که فقط توصیف می‌کنیم اما نشان نمی‌دهیم. از آنجا که این جملات دلیل اصلی نیاز ما را به محمول صادق در درجه اول فراهم می‌کنند، نظریه انشائی به مهم‌ترین واقعیت درباره این محمول صادق توجه نمی‌کند (Soames, 1999, pp 236 - 237).

۳.۴ ناکامی در تمایز معنا از کاربرد

اما نقد اساسی به نظریه انشائی صدق در این است که در تمایز معنا از کاربرد ناکام می‌ماند. مثلاً درست است که اظهار کنیم جمله «این قضیه که «الف» صادق است» - وقتی به صورت تصدیقی اظهار می‌شود - غالباً به کار می‌رود تا قضیه‌ای را که توسط «الف» بیان شده، تأیید کند، بپذیرد یا بر آن صحنه گذارد. اما نادرست است که تصور کنیم این اظهارنظر، تحلیلی را از معنای صدق یا جملاتی که حاوی آن است، ارائه می‌دهد. فرضی جز این، نادیده گرفتن شرطی تعیین کننده در باب تحلیل معناست (Soames, 2003, p 123).

به عبارت دیگر، تحلیلی مناسب از معنای یک عبارت، باید سهم این عبارت را در معنای جملات یا گفتمان‌های گسترده‌تری که این عبارت می‌تواند در آن‌ها تثبیت شود، مشخص کند. وقتی این سیاق‌های زبانی گسترده‌تر مورد توجه قرار گیرند، مشخص می‌شود

که محتوا و معنای «این قضیه که «الف» صادق است»، ارتباطی ضروری با افعال گفتاری ندارد که نظریه انشائی با آن پیوند وثیقی دارد و لذا این جمله می‌تواند به معنای حقیقی خود به کار رود، حتی اگر چنین افعال گفتاری‌ای انجام و گزارش نشود (Soames, 1999, p 237).

در واقع «این قضیه که «الف» صادق است» به معنای «این قضیه که «الف» شایسته تأیید است» است. اما اختیار کردن این دیدگاه، دست کشیدن از جهت انشائی نظریه انشائی صدق است. گفتن اینکه یک قضیه شایسته تأیید است، تصدیق این امر است که خصوصیتی دارد. بدین سان براساس این دیدگاه، صدق به عنوان یک محمول حقیقی عمل می‌کند و این خصوصیت صدق، برخلاف نظریه انشائی، با خصوصیت شایسته بودن تأیید، شناخته می‌شود. علاوه بر این، این شناختن و تشخیص سؤال برانگیز است. هر چند «الف» مسلماً هم‌ارز با «این قضیه که «الف» صادق است» است اما حتماً هم‌ارز با «این قضیه که «الف» شایسته تأیید است» نیست. گاهی قضایا صادق هستند حتی اگر دلیلی برای آنها نداشته باشیم و قاعدتاً نباید آنها را تأیید کنیم؛ مواردی وجود دارند که قضایا در آن موارد، کاذب هستند حتی اگر همه دلایل موجود به تأیید آنها اشاره کنند (Soames, 2003, p 126).

۵. معنای زبانی و نظریه انشائی صدق

۱.۵ معنا و افعال گفتاری

برای فهم رابطه معنا و افعال گفتاری - که جوهره نظریه انشائی را تشکیل می‌دهد - می‌توان واژه «الف» و فعل گفتاری «ب» را به طور مثال، مد نظر قرار داد و گفت: ۱. «واژه «الف» به کار می‌رود تا فعل گفتاری «ب» را انجام دهد». ۲. «گزاره «۱» به ما معنا یا حداقل بخشی از معنای واژه «الف» را می‌گوید». در واقع بند «۲» به ما می‌گوید که بند «۱» واقعیتی در باب معنای واژه «الف» است، پس می‌توان گفت: ۳. «اگر واژه «الف» در جمله «ج» به کار رود و معنای حقیقی خود را در جمله «ج» داشته باشد، پس در جمله «ج» می‌توان فعل گفتاری «ب» را انجام داد».

اما مشکل این است که این نظریه، به راحتی قابل ابطال است، زیرا اگر هر گوینده‌ای، بخشی از معنای واژه «الف» را در جمله‌ای که حاوی آن است، به زبان آورد - که استعمالش حقیقی است - فعل گفتاری «ب» را انجام داده است، لذا برای ابطال این نظریه،

فقط نیاز به یافتن سیاق‌هایی داریم که در آن‌ها، استعمال واژه «الف» حقیقی باشد و فعل گفتاری «ب» نتواند انجام شود و این کار سختی نیست. مثلاً «خوب» را به جای «الف» و «تحسین» را به جای «ب» بگذاریم که با این حساب، اگر در عبارت «این ماشین خوبی است»، کسی ماشین را تحسین کند، مسلماً چیزی را در عبارت استفهامی «آیا این ماشین خوبی است؟» تحسین نمی‌کند.

اما شاید این مثال نقض جدی‌ای نباشد، زیرا کسی که از تحلیل اصلی و بنیادی دفاع می‌کند، می‌تواند فقط استدلال کند که همان‌طور که جمله «این ماشین خوبی است» تا حدی تأثیر جمله «من این ماشین را تحسین می‌کنم» را دارد، پس جمله «آیا این ماشین خوبی است؟» (در خطاب به یک شنونده) هم تا حدی تأثیر جمله «آیا این ماشین را تحسین می‌کنی؟» را دارد؛ یعنی اگر بندهای «۱» و «۲» را حاکی از بند «۳» در نظر بگیریم، مثال نقض اظهار شده، فقط مثال نقض بندهای «۱» و «۲» است.

اما مثال‌های بند «۱» مانند جمله «واژه «خوب» به کار می‌رود تا تحسین کند» نباید به‌عنوان هم‌ارز مثال و نمونه‌ای از بند «۳» تلقی شوند: «برای همه جملات «ج» که واژه «خوب» در آن‌ها در معنای حقیقی‌اش به کار می‌رود، اظهاری از جمله «ج»، انجام فعل تحسین است»، بلکه باید این‌گونه در نظر گرفته شوند: ۴. «اگر واژه «الف» (مثلاً «خوب») در جمله «ج» به کار رود و معنای حقیقی خود را در جمله «ج» داشته باشد، پس وقتی کسی جمله «ج» را به زبان می‌آورد، فعل گفتاری «ب» (مثلاً «تحسین») نیز در حال انجام است» (Searle, 1962, pp 424 - 425).

۲.۵ نظام‌مندبودن معنا

معنای زبانی نظام‌مند است؛ یعنی معنای یک عبارت پیچیده از طریق معنای اجزای آن تعیین می‌شود، زیرا اگر این چنین نبود، نمی‌توانستیم توضیح دهیم که چگونه کاربران زبان قادرند به طور معمول جملات جدیدی را که هرگز از قبل با آن‌ها مواجه نشده‌اند، بفهمند. برای توضیح این واقعیت، نیاز به نظریه‌ای در باب معنای اظهاری خاص داریم که بیان می‌کند چگونه این اظهار خاص قادر است به طور نظام‌مند در معانی ترکیبات زبانی گسترده‌تر که حاوی آن اظهار خاص هستند، سهمیم باشد. تحلیل انشائی استراوسون در باب

محمول صادق این کار را نمی‌کند. در واقع باید رهیافت به معنا را به مثابه امری نظام‌مند با رهیافت استراوسون در مقابل هم نهاد.

رهیافت استراوسون چیزی مانند این است: وقتی جمله‌ای ارائه می‌شود، فیلسوف زبان متعارف سعی می‌کند که تعیین کند در چه شرایطی، این جمله به عنوان یک اظهار کم‌وبیش کامل به صورت متعارف به کار می‌رود. اگر این فیلسوف نتواند چنین شرایطی را بیابد، تمایل دارد این جمله را یا به عنوان جمله‌ای بی‌معنا رد کند، یا آن را تنها به عنوان یک شبه گزاره بپذیرد. اگر او توانست شرایطی را بیابد که در آن شرایط، این جمله به عنوان اظهاری کامل به کار رود، سپس دقت می‌کند تا آنچه را که گویندگان در چنین شرایطی به صورت معمول این جمله را به کار می‌برند تا آن را محقق کنند، ببیند. وقتی این فیلسوف گره این مشکل را گشود، می‌توان گفت که معنای این جمله را توضیح داده است.

در حقیقت، نقطه ضعف این رهیافت این است که این ایده را نادیده می‌گیرد که معنای یک جمله فقط یک عامل در تعیین این امر است که آیا در موقعیتی معین به کار می‌رود یا نه. عوامل دیگر شامل چیزهایی‌اند که صادق بودنشان برای گویندگان و شنوندگان بدیهی است و لذا ارزش گفتن ندارند، یا به صورت بدیهی کاذب‌اند و از این رو، گفتنشان نادرست است، همچنین چیزهایی که بدیهی است برای گفت‌وگو بی‌ربط‌اند. از نظر استراوسون، جمله‌ای که به عنوان عبارتی مستقل، عملاً کاربرد مهمی ندارد، بی‌معنا و نامعقول است.

نادرستی این نگاه، با مثال‌هایی مانند «من صحبت نمی‌کنم»، «من هرگز از زبان استفاده نمی‌کنم»، «من وجود ندارم» و... روشن می‌شود. این جملات عملاً هرگز به عنوان تصدیقات مستقل، در شرایط معمولی که مستلزم گویندگان متعارف است، درباره خودشان اظهار نمی‌شوند. با وجود این، کاملاً بامعنا هستند و اطلاعات غیر مستقیم و مهمی را بیان می‌کنند، چنان‌که از طریق مشارکت‌شان در معانی این جملات گسترده‌تر که حاوی آن‌ها هستند، نشان داده می‌شوند: «سینا باور دارد که من صحبت نمی‌کنم»، «سینا فکر می‌کند که من هرگز از زبان استفاده نمی‌کنم»، «آن زن مشتاقانه منتظر روزی است که من وجود ندارم» و... (Soames, 2003, pp 129 - 130). استراوسون می‌نویسد:

باید توجه داشت که اظهارات «شرط صدق» و «معنا» به صورت مترادف به کار می‌روند. و این می‌گوید که حتی اگر عبارت «صادق است» هیچ کاربردی نداشته باشد که آن

عبارت در آن، به طور صحیحی شامل جملات شود، عبارت «صادق است اگر و تنها اگر» کاربردی دارد یا می‌تواند داشته باشد که این عبارت در آن، به نحو صحیحی شامل جملات شود؛ یعنی کاربردی که این عبارت در آن با عبارت «منظور این است که» مترادف باشد؛ که یقیناً برای صحبت کردن درباره جملات به کار می‌رود. فرض کنید مثلاً می‌خواهیم اطلاعاتی را درباره معنای جمله «سلطان درگذشت» ارائه دهیم. می‌توانیم این کار را با ساختن فراگزاره زیر انجام دهیم ...: «منظور از «سلطان درگذشت» در انگلیسی این است که پادشاه مرده است ...» ... اکنون ... می‌توانیم بدون نامفهوم بودن، همان اطلاعات را دقیقاً به همان شیوه، ارائه دهیم، بجز این‌که باید عبارت «صادق است اگر و تنها اگر» را جایگزین عبارت «منظور این است که» کنیم که شامل این فراگزاره ممکن است: «... «سلطان درگذشت» در انگلیسی صادق است اگر و تنها اگر پادشاه مرده باشد» ...» (Strawson, 1949, pp 85 - 86).

دو مسئله قابل توجه در باب قطعه فوق وجود دارند: اولاً عبارت مرکب «صادق است اگر و تنها اگر» می‌تواند شامل جملات شود، تنها اگر محمول «صادق است» بتواند خودش شامل جملات شود. همین‌که استراوسون این واقعیت را نمی‌بیند، نشان دهنده ناکامی او در تشخیص نظام‌مند بودن معناست. ثانیاً برخلاف آنچه استراوسون می‌گوید، گزاره‌های شروط صدق نمی‌توانند با گزاره‌های معنا مساوی باشند. مفهوم بودن «صادق است اگر و تنها اگر» وقتی شامل جملات شود، ناشی از ترادف یا حتی هم‌ارزی آن با «منظور این است که» نیست؛ یعنی با «منظور این است که» مترادف یا هم‌ارز نیست. بلکه معنای آن، به نحو تلفیقی و ترکیبی، از معانی «صادق است» و «اگر و تنها اگر» تعیین می‌شود. در واقع لازم نیست که «الف» و «ب» معنای واحدی داشته باشند یا این دو در معنا هم‌ارز باشند (Soames, 2003, p 131).

۶. مبالغه در کارکرد اظهارات انشائی

چنان‌که بیان شد، استراوسون فتوی به زیادت نظریه صدق داده و لذا اظهار کردن جملات حاوی محمول صادق را تأیید آن یعنی انجام کاری می‌داند و به تعبیر اصطلاحی خود، اخباری نمی‌داند بلکه انشائی قلمداد می‌کند. دیگر فیلسوفان زبان متعارف نیز آنچه را که استراوسون در باب «صدق» می‌گوید در باب «خوبی» می‌گویند؛ یعنی گفتن «این

خوب است» درباره چیزی، گفتن چیزی درباره آن نیست بلکه انجام دادن کاری با آن است؛ یعنی تحسین آن (Burgess, 2011, p 39).

در زمانی که استراوسون نظریه انشائی صدق را ارائه می‌داد، همراه با دیگر فیلسوفان زبان متعارف مانند آستین، معتقد بود که جملاتی انشائی مانند «قول می‌دهم کتاب را بازگردانم»، دارای نوع خاصی از معنای انشائی غیر توصیفی‌اند؛ یعنی برخلاف اظهارات توصیفی، فرض اظهار چنین جملاتی صرفاً تصدیق آن‌ها نیست بلکه انجام شدن افعالی توسط آن‌هاست که می‌توانند نوع دیگری از توصیف تصور شوند. اینکه آیا این ایده درست است یا نه، طبیعتاً منجر به این نتیجه می‌شود که چنین جملاتی بیان‌گر قضایایی نیستند که جهان را دارای ماهیت خاصی نشان می‌دهند.

اما باید توجه داشت که جملات انشائی غالباً می‌توانند در محیط‌های زبانی گسترده‌تر به کار روند، مانند مقدم در جملات شرطی که البته حامل قدرت انشائی خاصی نیست؛ این امر درباره جمله «قول می‌دهم کتاب را بازگردانم» صادق است و لذا هر چند اظهار این جمله درباره خود آن می‌تواند دادن وعده‌ای برای برگرداندن کتاب به حساب آید، اظهار جمله «اگر قول بدهم کتاب را بازگردانم، پس می‌توانی مطمئن باشی کتاب باز خواهد گشت»، خودش قول دادن نیست بلکه تصدیق رک و صریحی است. پس احتمالاً جمله «قول می‌دهم کتاب را بازگردانم»، همان معنا را وقتی که درباره خودش به کار می‌رود، دارد چنان‌که وقتی به عنوان مقدم در یک جمله شرطی به کار می‌رود، این کار را می‌کند، زیرا قضیه‌ای توصیفی و متعارف را بیان می‌کند که آن هم در قضیه‌ای سهیم است که با جمله‌ای شرطی به عنوان یک کل بیان می‌شود. به این معنی، جمله انشائی «قول می‌دهم کتاب را بازگردانم»، معنای توصیفی سراسری دارد که جهان را دارای ماهیت خاصی نشان می‌دهد و بنابراین، شروط صدق را بر آن تحمیل می‌کند. آنچه این جمله را خاص و انشائی می‌کند، این است که کسی می‌تواند آن را ایجاد کند که این شروط صدق صرفاً با اظهار این جمله، به کسی که این وعده به او داده شده، قابل قبول می‌شوند.

اما چه چیزی این واقعیت را توضیح می‌دهد که اظهار «قول می‌دهم کتاب را بازگردانم» اساساً وعده دادن به حساب می‌آید؟ در پاسخ، می‌توان گفت بخشی از مفهوم وعده دادن (معنای وعده)، این است که به فلان شخص تأکید کند که کسی که به او برای انجام کاری وعده می‌دهد، باید به او قول دهد که آن کار را انجام دهد. اگر این درست باشد، پس آن

کسی که جمله «قول می‌دهم کتاب را بازگردانم» را به زبان می‌آورد، قضیه‌ای را تصدیق می‌کند اما صدق این قضیه منوط به تأکید او بر آن قضیه است. این امر به ما می‌گوید نه تنها نظریه انشائی صدق استراوسون نادرست است بلکه تلقی کاربردهای انشائی از زبان هم می‌تواند ناتمام باشد.

در واقع حتی اگر این نکته اخیر را کنار نهیم - در باب خود اعتبار بخشی به تصدیقات قضایی که از طریق جملات انشائی بیان می‌شوند - بدیهی است که فیلسوفان زبان متعارف در دهه ۴۰ و ۵۰ قرن گذشته میلادی در این مورد که جملاتی انشائی مانند «قول می‌دهم کتاب را بازگردانم» و «تأیید می‌کنم که رئیس جمهور ایالات متحده برای فرستادن سلاح به خاورمیانه طرحی دارد»، با جملات متعارف غیرانشائی متفاوت‌اند، اغراق و مبالغه می‌کردند. این فیلسوفان فقط تا این حد در اشتباه بودند که فرض می‌کردند جملات انشائی، بیان‌گر قضایای توصیفی و متعارفی نیستند که جملاتی با شروط مستقیم و سراسر صدق، بیان‌گر آن قضایا هستند (Soames, 2003, pp 126 - 128).

۷. نتیجه‌گیری و ارزیابی

استراوسون، به اقتضای رمزی، برای تحکیم نظر خود مبنی بر زیادت نظریه صدق، مشاهداتی را درباره افعال گفتاری که معمولاً از طریق به کارگیری واژه صدق انجام می‌شوند، اضافه کرد و لذا تأکید او بر این مشاهدات، تا حدی است که نگاه او به عنوان تأیید تحلیلی صدق که تنها در چارچوب افعال گفتاری انجام می‌شود، به عنوان نظریه انشائی صدق تفسیر شد.

آستین اما اولین فیلسوفی بود که متوجه شد طبقه مهمی از اظهارات وجود دارد که شکل جملات خبری را دارند، اما نه صادق‌اند و نه کاذب، چون گوینده در این اظهارات، وضعیت و حالتی را توصیف نمی‌کند بلکه با این اظهارات در واقع فعلی را انجام می‌دهد. در واقع مهم‌ترین کشف آستین نیز در طول حیات‌اش، کشف اظهارات انشائی است و به همان نسبت، کشف افعال و جملات انشائی.

ولی نقدهایی نیز بر تلقی استراوسون از نظریه انشائی صدق وارد شده است، از جمله این‌که؛ اولاً بسیاری از جملاتی که تعبیر «صادق است» در آن‌ها به کار می‌رود، معمولاً به کار برده نمی‌شوند تا افعالی گفتاری را در اظهارات انشائی انجام دهند. ثانیاً عملکرد اصلی

محمول صادق در جملاتی که حاوی آن هستند، توصیفی است و ثالثاً نظریه انشائی صادق در تمایز معنا از کاربرد ناکام می ماند.

معنای زبانی نظام مند است؛ یعنی معنای یک عبارت پیچیده از طریق معنای اجزای آن تعیین می شود، زیرا اگر این چنین نبود، نمی توانستیم توضیح دهیم که چگونه کاربران زبان قادرند به طور معمول جملات جدیدی را که هرگز از قبل با آن ها مواجه نشده اند، بفهمند. برای توضیح این واقعیت، نیاز به نظریه ای در باب معنای اظهاری خاص داریم که بیان می کند چگونه این اظهار خاص قادر است به طور نظام مند در معانی ترکیبات زبانی گسترده تر که حاوی آن اظهار خاص هستند، سهم باشد. تحلیل انشائی استراوسون در باب محمول صادق این کار را نمی کند. در واقع باید رهیافت به معنا را به مثابه امری نظام مند با رهیافت استراوسون در مقابل هم نهاد.

نهایتاً اینکه فیلسوفان زبان متعارف در مورد تفاوت جملات انشائی با جملات متعارف غیرانشائی، مبالغه می کردند. مفروض این فیلسوفان این بود که جملات انشائی، بیان گر قضایای توصیفی و متعارفی نیستند که جملاتی با شروط مستقیم و سراسر صادق، بیان گر آن قضایا هستند.

پی نوشتها

۱. فرازبان، در معناشناسی صوری، زبانی است که برای توصیف زبانی دیگر به کار می رود (زبان موضوعی). زبان موضوعی هم می تواند زبانی طبیعی باشد و هم زبانی صوری. هدف نظریه معناشناختی صوری، ارائه نظریه اصل موضوعی یا نظام مند از معنا برای زبان موضوعی است. فرازبان به کار می رود تا نمادها و قواعد شکل گیری زبان موضوعی را مشخص کند (Audi, 1999, p 560).

۲. البته آستین می گوید: «پیش از این، من «performatory» را به کار می بردم: اما «performative» باید ترجیح داده شود، چون در صورت بندی، مختصرتر، خوش ترکیب تر، انعطاف پذیرتر و سستی تر است» (Austin, 1962, p 6).

۳. در واقع گفتن اینکه «آنچه پلیس گفته، صادق است»، توصیف یا تعیین آنچه پلیس گفته، نیست بلکه تحکیم و تقویت آن است (Geach, 1960, p 222).

کتابنامہ

- Audi, Robert (1999), The Cambridge Dictionary of Philosophy, Cambridge: Cambridge University Press.
- Austin, John (1962), How To Do Things With Words, Oxford: Oxford University Press.
- Burgess, Alexis & John (2011), Truth, Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Geach, Peter (1960) "Ascriptivism." Philosophical Review 69: 221 – 2255.
- Ramsey, F. P. (1931), The Foundations of mathematics and other logical essays, London: Routledge & Kegan Paul.
- Searle, J. R. (2001), "J. L. Austin", in Martinich A. P. and Sosa, David (eds), A Companion to Analytic Philosophy, Oxford: Blackwell Publishers Ltd.
- Searle, J. R. (1968) "Austin on Locutionary and Illocutionary Acts." Philosophical Review 77: 405 - 424.
- Searle, J. R. (1962) "Meaning and Speech Acts." Philosophical Review 71: 423 - 432.
- Snowdon, P. F. (2001), "P. F. Strawson", in Martinich A. P. and Sosa, David (eds), A Companion to Analytic Philosophy, Oxford: Blackwell Publishers Ltd.
- Soames, Scott (2003), Philosophical Analysis in the Twentieth Century, vol. 2. Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Soames, Scott (1999), Understanding Truth, New York: Oxford University Press.
- Strawson, Peter (1949), "Truth." Analysis 9: 83-97.